

متن پیاده سازی شده جلسه هفدهم خارج فقه سیاسی 1 بهمن 1399

بسم الله الرحمن الرحيم

دلیل هشتم در راستای اثبات مشروعیت حکومت با رأی مردم

معمولا ایام فاطمیه که می شود از طرف برخی از آقایان اهل سنت مطالبی بیان می شود. تقریبا محور همه هم این است که آنچه شیعیان در ایام فاطمیه بیان می کنند یا از واژه ی شهادت استفاده می کنند این ها درست نیست از جمله امسال در تاریخ 26/10/99 (آن چه که در سایت ها و خبرگزاری ها آمده است را من بیان می کنم) امام جمعه ی خاش مطلبی را مطرح می کند که مضمونش همین است که حضرت زهرا س شش ماه بعد از رحلت پیامبر ص مریض شدند و فوت کردند؛ وقت نماز که شد خلیفه ی اول آمد محضر امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ع، ایشان فرمودند باید شما نماز بخوانی (یعنی ابوبکر باید نماز بخواند) تو خلیفه ی رسول خدا هستی و با وجود خلیفه کس دیگری نماز نمی خواند، ابوبکر گفت نه خود شما نماز بخوان و ظاهرا در ادامه می گوید خود علی بن ابیطالب نماز خواندند. بعد گریزی می زند به این که بحث هایی که می کنند واقعیت ندارد. به یک دلیل (مثلا) عقلی هم تمسک می کند که مگر می شود کسی مثل علی بن ابیطالب همسرش را آن گونه که شیعیان می گویند بزنند و ... و این شخص سکوت کند؟! این با غیرت عربی با غیرت علی بن ابیطالب نمی سازد. خوب طبیعتا حاصل این صحبت این می شود که آن چه در متون شیعه آمده است ناروا است. من به این مناسبت چند نکته را ذکر می کنم.

اولا ما فرض می کنیم که کسی که این حرف را می زند درس خوانده است و کتاب ها را دیده است، به هر حال وقتی کسی نماز جمعه می خواند برای خودش تعینی قائل است منتهی من خطابم فقط به مثل امام جمعه ی خاش نیست به همه ی علاقه مندان به اهل سنت است که مذهبتان را دوست دارند و نمی خواهند این مذهب مورد سؤال قرار بگیرد.

نکته ی دوم: ما به شدت به همگرایی اهل سنت و شیعه معتقدیم. به ویژه در ایران. یک بحث همگرایی مذاهب اسلامی در کل دنیا است یک بحث همگرایی در ایران است و کسی نمی تواند بنده را متهم کند به این که شما در راستای غیر همگرایی قلمی زده ای، قدمی برداشته ای، آثار و صحبت های من هست و خدای شکر ما در ایران مشکلی نداریم نه اهل سنت با شیعیان و نه شیعیان با برادران اهل تسنن. لکن متأسفانه، سوگمندان چند سالی است صداهای نامیمونی از زاهدان، از ترکمن صحرا، از خاش از جاه های دیگر بلند می شود که به زعم ما این صدا نه به سود شیعه است و نه اهل تسنن، نه به سود ایران است نه انقلاب نه اسلام.

نکته ی سوم: این است که گاهی ما احساس می کنیم اگر برخی مطالب را نگوئیم ولو سختمان است که بگوئیم اما انسان احساس می کند که طلبکار دارد بدهکار می شود، آرام آرام تاریخ تحریف می شود، فردا ممکن است بگویند شیعه هزار و چهارصد سال دروغ گفته است، اینجا است که باید بیان کرد با اعتقاد به این که نباید زخمی زد، نباید قدمی در راستای نفاق و شقاق برداشت.

من برمی گردم به کلام امام جمعه ی خاش. می گویم: شما این را می گوی، می گویی هیچ مسأله ای بین حضرت زهرا و دیگران نبوده است و حضرت مریض شدند و شش ماه بعد فوت کردند، بعد یک نفر حواله می دهد طلبه ی سنی را، جوان سنی را، دانشجوی سنی را به معتبر ترین کتاب های خودتان، در این جا بحث منتهی الآمال و بحار الانوار نیست، بحث صحیح بخاری است، بحث صحیح مسلم است، بحث کتب معتبر شماس است، این حدیث را می بیند که جناب بخاری در جلد هشت صحیح بخاری صفحه ی 185 نقل می کند که حضرت زهرا از دنیا رفت و فلم تکلمه حتی ماتت، به خاطر قضایایی که بعد از رحلت پیامبر اتفاق افتاده بود فوت کرد و کلامی با خلیفه ی اول صحبت نکرد و مرد. فأبی ابوبکر (عبارت قبل از صحیح بخاری بود و

این عبارت از صحیح مسلم است، گرچه هر دو این متن را دارند) آن یدفع الی فاطمه منها شیئا از فدک از انفال چیزی را به فاطمه نداد فوجدت فاطمة علی ابی بکر فی ذلک فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت فلما توفیت وقتی فاطمه وفات کرد دفنها زوجها علی لیلا حضرت او را شبانه دفن کرد و لم یؤذن بها ابابکر اصلا ابابکر را خبر نکرد و صلی علیها، این را در معرض یک جوان سنی می گذارند، چه می شود؟ این به سود شماست؟ آیا اعتقادش نسبت به تمام ریش سفیدان دیگر سلب نمی شود؟ آیا به اصل مذهب شک نمی کند؟ امروزه چیزی را نمی توان قایم کرد، امروزه یک کلمه دست شخص می دهی سرچ می کند و می آید و از شما مطالبه ی سند می کند، این حرف هایی که شما زدید چه سندی برایش ارائه کردید؟ می گوید در صدور العلما است! اسلاف شما خوب فهمیده بودند که بگویند تحلیل تاریخ صدر اسلام حرام است، کتابی است به نام دیدگاه اهل سنت در مورد اصحاب از آقای محمد بن عبدالله الوهیبی، این کتاب را در عربستان به ما دادند، ایشان در صفحه 44 و 45، کتاب ترجمه هم شده است که من الآن از روی ترجمه ی فارسی اش می خوانم، واجب است از تطبیق تاریخ بر تاریخ صحابه پرهیز نمایم، بالا می گوید غربی ها یک منهجی دارند که از دیدگاه عقل مورد کاوش قرار می دهند و این منهج درست نیست چون جز زنده کردن سب و دشنام های قبلی نیست. در این جا ما از آقای وهیبی سؤال داریم: آیا تحلیل تاریخ مساوی است با سب و دشنام؟ اگر مساوی است چرا؟ این که از شما قبول نمی کنند که تاریخ صدر اسلام را تحلیل عقلی نکن. ولی منظور روشن است که چرا نباید این قطعه ی تاریخ نباید تحلیل تاریخی بشود. ما قبول نداریم این را، بسیار بسیار سؤال برانگیز است ولی می خواهم عرض کنم که گذشتگان و اسلاف فهمیده شما (در بخش خودشان) فهمیده بودند که نباید تحلیل تاریخ کنند و الا این که حضرت علی سکوت کردند، اگر مصلحت اسلام باشد باید سکوت کرد، اگر حفظ دین متوقف بر سکوت باشد باید سکوت کرد. پیشنهادی دارم: بسیار خوب است که از اخلاق بگوئید، از معاد بگوئید از شریعت بگوئید از حلال و حرام بگوئید و این گونه مسائل را رها کنید، به سود هیچ کس نیست، باخت باخت است، عالمان دین وظیفه ی هدایت دارند، کسانی که گاهی حرف هایی می زنید که نباید زده بشود، آیه ی «من الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه» آیه ی «یحرفون الکلم عن مواضعه و نسوا حضا مما ذکروا به» آیه ی «یحرفون الکلام من بعد مواضعه» آیه ی «و قد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلو» فقط برای اهل تورات است؟ برای علمای یهود است؟ برای ما عالمان شیعه، عالمان اهل تسنن نیست؟ ما استثنا شده ایم؟ یعنی تحریف کتاب، تحریف تاریخ، تحریف حقائق، تحریف رسالت برای آن ها مذموم است برای ما واجب است؟ یا آیه در مورد خاص نازل شده است اما مفادش عام است.

امیدوارم این صدا به گوش آقایان برسد و در اظهار نظرها احتیاط کنند.

بسم الله الرحمن الرحيم

دلیل هشتم برای اثبات مشروعیت حکومت با رأی مردم: برخی اسناد دال بر انگاره ی وکالت کارگزاران از ناحیه ی مردم نه ولایت.

کسانی که مطالعات سیاسی دارند مخصوصا در دو سه دهه اخیر متوجه هستند که کسانی که تأکید روی رأی مردم دارند می گویند کارگزار ولی مردم نیست وکیل مردم است و مردم مولی علیهم نیستند. وکیل نمی تواند بدون رأی موکل کاری را انجام دهد، مشروعیت ندارد. یکی از ادله ای که استفاده شده است این کلام از مولی امیرالمؤمنین در نهج البلاغه ی شریف است که می فرمایند: فانصفوا الناس من انفسکم، نامه ی حضرت به اصحاب خراج است، و اصبروا لحوائجهم فانکم خزان الرعیه و وکلاء الامه و سفراء الائمة و لذا توصیه می کنند که با مردم مدارا کنید در وقت خراج گرفتن تا آخر. این متن منسوب است به امیرالمؤمنین برای عاملان خراج. استدلالی که برخی کرده اند این است که حضرت تعبیر کردند از اصحاب خراج به وکلای امت. این استدلال اگر بخواهد تمام باشد باید از اصحاب خراج سرایتش بدهیم به همه ی کارگزاران و کار سختی هم نیست چون اصحاب خراج خصوصیتی ندارند که وکلای امت باشند ولی بقیه اولیاء امت باشند، آن ها هم می شوند وکیل. بنابر این این حدیث از اصحاب خراج شروع می شود و به همه ی کارگزاران ختم می شود.

اگر بخواهیم به این روایت قانع بشویم و قبول کنیم به نظر ما کار آسان نیست. دو مشکل دارد. مشکل اول سند این نوشته است. درست است که نهج البلاغه کتاب شریفی است و بخش های معظمی از این کتاب دارای سند عالیست مثل نامه ی امام به جناب مالک اشتر و بخش معظمی از این کتاب سند نمی خواهد. خیلی از کلمات قصار امام سند نمی خواهد علاوه بر این که بسیاری از مطالب مطالب عقلی فطری است و سند نمی خواهد اما این طور نیست که بگوییم هر آنچه در نهج البلاغه است سند

نمی خواهد و مثل قرآن است. نسبت به این نامه من به سند معتبر برنخوردم، البته مطالب مطالب خوبی است، انصفوا الناس من انفسکم این که سند نمی خواهد و اصبروا لحوائجهم فانکم خزان الرعية این ها واقعیت است اما وقتی پای استدلال به کلمه می آید و می گوئیم امام نفرمودند اولیاء الامة فرمودند وکلاء الامة، در این جا سند می خواهد. ما نمی توانیم مطلبی به این مهمی را، ما یک بحثی داریم که مطلب مهم حتی با یک روایت معتبر هم ثابت نمی شود، باید بیان قدرتش در حد عظمت مبین باشد، آقایان یک تعبیری دارند: قوت رادع در حد قوت مردوع ما از این استفاده کردیم برای آن طرفش: قدرت مبین یعنی بیان در حد قوت مبین یعنی آن چه می خواهد بیان شود، پس همچون مطلب مهمی با همچنین متنی ثابت نمی شود. حالا کسی بگوید چنان متن این نامه فخیم است که از غیر معصوم صادر نمی شود این مطلب دیگری است که ما معمولا این مطلب را سخت می پذیریم.

اشکال دوم: امام فرمودند وکلاء الامة، آیا منظور وکالت اصطلاحی است، ما باید همیشه در ادله اصطلاح شناسیمان قوی باشد؛ وکالت یک اصطلاح فقهی دارد با خیلی از لوازم چنانچه ولایت، ولی، مولی علیه هم یک اصطلاح فقهی دارد اما وکالت یک معنای لغوی هم دارد، وکیل یعنی شخص مورد اعتماد، شخص مورد اتکا، حافظ منافع، محیط، وقتی می گوئیم: حسبی الله و نعم الوکیل، خداوند متعال وکیل به معنای فقهی نیست، خدای متعال مورد اعتماد است، مورد اتکا است، حافظ منافع است، محیط بر بندگان است اگر این معنا مراد باشد قطعاً قسیم ولی نیست چون اصطلاح فقهی مراد نیست. خدای متعال وکیل است ولی هم هست. پس نمی توانیم از این روایت استفاده کنیم مخصوصاً آیا اصحاب خراج وکیلان مردم بودند در طول تاریخ یا این ها سفیران حکومت بودند؟ الآن هم که رأی مردم حاکم است مردم به اصحاب مالیات رأی نمی دهند، لذا آن سفراء الائمة درست است، پس این روایت به کار استدلال نمی آید. شاید مستدل هم که در آخر می گوید فتامل به همین مطلب اشاره دارد. البته مطلبی که قابل دفاع هست را می آورند و بعد با فتامل اشاره به یک اشکال می کنند در حالی که به نظر ما استدلال به این مورد هشتم ضعیف است و نباید بیاید و بنده هم اگر آورده ام برای جلوگیری از این برداشت است.

دلیل نهم: یک روایت است از جناب سلیم بن قیس از کتاب معروف ایشان از امیرالمؤمنین که حضرت فرمودند: «الواجب فی

حکم الله و حکم الاسلام علی المسلمین بعد ما يموت امامهم او يقتل ... أن لا یعملوا عملا و لا یحدثوا حدثا و لا یقدموا یدا و لا رجلا و لا یبدؤوا بشیء قبل أن یختاروا لانفسهم اماما عقیفا عالما ورعا عارفا بالقضاء و السنة یجمع امرهم. کسی که استدلال می کند می گوید: از این حدیث استفاده می شود وجوب اختیار مردم، چون دارد «الواجب» و این اختیار اثر دارد و اثرش این است که امام بتواند تصرف کند؛ البته چون اشکال می شود که اختیار خدا چه می شود؟ امامت انتصابی چه می شود؟ می گویند در رتبه ی متأخر از رتبه ی انتخاب خدا، اگر عصر حضور باشد امام می آید، اگر لم یک منسوب مثل زمان غیبت، فاختیار الناس هو الذی تنقعد به الامامة. این استدلالی است که در کتاب دراسات فی ولایة الفقیه آمده است. حدیث دارد «الواجب» معمولا کلمه ی «الواجب» در صدر اسلام یعنی «الثابت» لذا با استحباب هم می سازد، وقتی می گوید اذان واجب است یعنی ثابت است یعنی مشروع است ولی این جا مشخص است که منظور ثابتی است که حتمی است چون این مسأله مسأله ای نیست که بگوئیم مستحب است مردم انتخاب کنند. در بحث های حکومتی ما مستحبات و مکروهات کم داریم، در حاکمیت عمدتا واجب است و حرام، صحیحی است و باطل، مشروع است و غیر مشروع.

معمولا یک حدیث بخواهد به کرسی بنشیند باید از سه مرحله عبور کند: سند، دلالت و جهت صدور که معمولا آقای می گویند تقیه ای نباشد ولی ما آن را توسعه می دهیم و می گوئیم به قصد بیان شریعت باشد لذا تقیه نباشد، جدلی نباشد، به انگیزه ی مصلحانه نباشد، جهت صدور یعنی وجه صدور بیان شریعت الهی باشد. البته معارض هم نباید داشته باشد ولی آن مرحله بعد از استدلال به حدیث و بعد از معتبر شدن حدیث است و اگر بخواهد بر این اعتبار باقی بماند باید معارض نداشته باشد.

سند این روایت: راجع به کتاب سلیم، شخص سلیم بحث زیاد است. کتاب سلیم کتاب ارزشمندی است و مطالب زیادی دارد و انسان دوست دارد از آن نقل کند و مختص به این بحث هم نیست ولو در مورد خیلی به کار می آید ولی بحث عام است.

راجع به خود شخص سلیم به نظر ما مناقشه کردن بعد از تأیید جناب برقی، علامه ی حلی، ابن داوود و غیر این بزرگان ناموجه است. حالا جناب ابن غضائری در کتابی که معلوم نیست برای ایشان است یا نه گفته باشد جناب سلیم مجهول است به نظر ما لطمه نمی بیند.

راجع به کتاب، برخی مشکلی که دارند این است که می گویند کتاب سلیم به دست ما باید برسد سندی که روایت می کند کتاب

سلیم را برای ما سند معتبری نیست. این اشکال آقای خویی است. به عبارت دیگر معلوم نیست این کتابی که ما الان می بینیم معلوم نیست کتاب همان سلیم بن قیس که از اصحاب امیرالمؤمنین بوده باشد. باید یک سندی داشته باشد که این همان است. اگر سند معتبری داشت مثل سندی که ما به کافی داریم به من لا یحضر داریم ولی مشکل این است که ما در واسطه گیر داریم ولی ما در رجال با این روش که بیشتر آقای خویی مروج آن هستند موافق نیستیم. کتاب سلیم از اصول متلقى به قبول بوده که بین اصحاب همیشه مشهور بوده، در دست اصحاب بوده، همیشه مورد مراجعه بوده، این گونه اصول سند نمی خواهد. لذا از نظر امر اول ما کتاب را مورد قبول می دانیم.

اما جهت دوم که دلالت حدیث باشد انشاءالله هفته آینده

الحمد لله رب العالمین